



درس فارج فقه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

موضوع کلی: نکاح

تاریخ: ۶ آذر ۱۳۹۸

موضوع جزئی: مسئله ۱۸- مقام اول: نظر به اجنبیه در غیر از دست و صورت- ادله حرمت: دلیل اول:

آیه ۳۰ سوره نور- کلام آیت الله حکیم در مورد معنای آیه و بررسی آن

جلسه: ۳۲

سال دوم

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین و اللین علی اعدائهم اجمعین»

خلاصه جلسه گذشته

تا این جا معلوم شد پیرامون استدلال به آیه غض بر حرمت نظر به اجنبیه مطلقاً به طور کلی دو نظر وجود دارد. یک نظر این است که آیه دلالت بر حرمت نظر به اجنبیه مطلقاً دارد و نظر دیگر این است که آیه چنین دلالتی ندارد. برای دلالت بر حرمت نظر مطلقاً سه تقریب بیان شد و اشکالات هر سه تقریب هم مطرح شد. در مقابل، برخی معتقدند آیه چنین دلالتی ندارد. یکی از کسانی که هم به قائلین به دلالت آیه بر حرمت نظر مطلقاً اشکال کرده‌اند و هم خودشان اقدام به تفسیر و توضیح آیه کرده‌اند، مرحوم آقای خوبی است که هم اشکالات ایشان را بر استدلال به آیه گفتیم و هم نظر خودشان را در رابطه با آیه بیان کردیم. یکی دیگر از کسانی که به استدلال به آیه اشکال کرده، مرحوم آقای حکیم است؛ اشکالات ایشان را هم به استدلال به آیه بیان کردیم و مورد بررسی قرار دادیم.

کلام آیت الله حکیم در مورد معنای آیه

اما خود ایشان درباره آیه معتقد است که این آیه اساساً دستور به غض البصر عن الفروج أو العورة می‌دهد؛ این آیه اصلاً کاری به این ندارد که نظر به اجنبیه حرام است یا نه؛ بلکه فقط در صدد بیان این مطلب است که مردان باید از نظر به فروج و عورات همجنس خودشان اجتناب کنند. عبارت ایشان در مستمسک این است: «فان کلمة من ظاهرة فی التبعیض، و الظاهر کونه بلحاظ المتعلق»، ظاهر کلمه من این است که این من تبعیضیه است و این تبعیض به لحاظ متعلق من است. یعنی در واقع می‌خواهد بگوید غض بصر شود از بعضی از چیزها. «و تقدیر کل شیء من بدن المرأة لا قرینة علیه»، اینکه بگوئیم متعلق غض البصر همه بدن زن است، هیچ قرینه‌ای بر آن نیست. «بل المناسب جداً بقرینة ما بعده أن یکون متعلقه الفروج»، بلکه آنچه اینجا مناسب است به قرینه ما بعدش - یعنی «و یحفظوا فروجهم» - این است که ما متعلق غض بصر را فروج قرار دهیم. یعنی کأن می‌گوید غضوا ابصارکم من الفروج. «مع أن کون المراد من الغض الغمض غیر ظاهر»^۱، اینکه منظور از غض غمض عین باشد و ما غض را به معنای بستن چشم معنا کنیم، این ظاهر نیست.

پس ایشان اولاً پذیرفته که «من» من تبعیضیه است و در این جهت مثل مرحوم آقای خوبی هستند؛ و قهراً تبعیضی بودن من باعث این می‌شود که در بعضی موارد دستور به غض بصر داده شده باشد. منتهی مرحوم آقای خوبی این تبعیض را به لحاظ خصوص استمتاع جنسی دانست و گفت امر به غض البصر فی خصوص الاستمتاع الجنسیه شده است؛ یعنی این را به نگاه برگرداند؛ به عبارت دیگر صرف النظر در آن نگاه‌ها؛ کأن دستور داده شده به صرف النظر یا برگرداندن نوع نگاه از نگاه

^۱. مستمسک، ج ۵، ص ۲۴۳.

آلوده و طمع‌کارانه و شهوانی به نگاه عادی که در امور عادی زندگی نیاز به آن هست؛ مثلا در معاملات، رفت و آمدها، آن مقداری که لازمه زندگی و مخاطبه با زنان است، در همان حد نگاه کند و نگاه شهوانی را کنار بگذارد. ولی مرحوم آقای حکیم به نگاه کاری ندارد؛ می‌گوید این تبعیض به لحاظ آن چیزهایی است که انسان می‌بیند و مقصود از آن عورت است؛ می‌گوید غض بصر کنید از عورت مماثل.

شاهد اول

حال به چه دلیل ایشان مبعض را فروج و عورات دانسته است؟ می‌گوید به قرینه «و یحفظوا فروجهم». بر این اساس آیه هم دستور داده به اینکه به عورت یکدیگر نگاه نکنند، مؤمنین از عورت غض بصر کنند؛ بعد در ادامه هم آمده «و یحفظوا فروجهم» امر کرده به پوشاندن عورت. یک وظیفه برای مردان از حیث نگاه ایجاد کرده و همین وظیفه برای مردان از حیث ستر و پوشش؛ این دو وظیفه است که اینجا تعیین شده است.

البته اینکه هر دو هم بیان شده، برای آن است که ممکن است نظر حرام باشد ولی ستر واجب نباشد. ما این ملازمه را بعدا بررسی خواهیم کرد که آیا بین حرمت نظر و لزوم ستر یا وجوب پوشش ملازمه هست یا نه. این ملازمه طرفینی است یا یک طرفه است؟ این را بعدا خواهیم گفت؛ اما اینجا چون حرمت نظر لازمه اش وجوب ستر نیست، می‌گوید هم حرمت نظر به عورت را بیان کرده و هم وجوب ستر را.

شاهد دوم

بعد روایاتی هم به عنوان مؤید یا شاهد بر این ادعا ذکر شده است؛ این روایات را دیگران هم گفته‌اند، یعنی نوعاً آنهایی که معتقدند آیه در مقام دستور به غض بصر از عورت است، یک دلیل‌شان غیر از قرائنی که در خود آیه به آن استناد کرده‌اند، روایاتی است که در این مقام وارد شده است. ما این روایات را قبلا هم به مناسبت نقل کردیم؛ از جمله:

روایت اول: یکی از این روایات، روایت ابی عمرو الزبیری عن ابی عبدالله (ع) است که یک روایت طولانی است تا اینکه می‌رسد به اینجا: «لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَرَضَ الْإِيمَانَ عَلَى جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ وَ قَسَمَهُ عَلَيْهَا وَ فَرَقَهُ فِيهَا فَلَيْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةُ إِمْلًا وَ قَدْ وَكَلْتُمْ مِنَ الْإِيمَانِ بَعْضَ مَا وَكَلْتُمْ بِهِ أَخْتَهَا وَ فَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا يَنْظُرَ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ أَنْ يُعْرِضَ عَمَّا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِمَّا لَا يَجِلُّ لَهُ وَ هُوَ عَمَلُهُ وَ هُوَ مِنَ الْإِيمَانِ فَقَالَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ فَتَنَاهُمْ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى عَوْرَاتِهِمْ وَ أَنْ يَنْظُرَ الْمَرْءُ إِلَى فَرْجِ أَخِيهِ وَ يَحْفَظَ فَرْجَهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهِ»، در ذیل این آیه در این روایت آمده که خداوند تبارک و تعالی نهی کرده مؤمنین را از اینکه به عورات یکدیگر نظر کنند و اینکه مرد به فرج برادر خودش و عورت برادر خودش نگاه نکند و همچنین فرج خودش را از اینکه به آن نگاه شود حفظ کند. پس دو وظیفه تعیین شده است؛ یکی وجوب ستر فرج و یکی هم حرمت نظر. بعد همین بیان را در مورد «قل للمؤمنات يغضضن من ابصارهن» که درباره زنان آمده، هم دارد. بعد در ذیل آن آمده: «كُلُّ شَيْءٍ فِي الْقُرْآنِ مِنْ حِفْظِ الْفَرْجِ فَهُوَ مِنَ الزَّنَا إِلَّا هَذِهِ الْآيَةُ فَإِنَّهَا مِنَ النَّظْرِ». «یحفظوا فروجهم» که در ذیل هر دو قسمت آیه آمده، می‌فرماید اینجا منظور حفظ الفرج عن الزنا نیست، منظور این نیست که مثلا خودشان را از زنا حفظ کنند بلکه منظور حفظ عن النظر است. یعنی عورتشان را بیوشاندن، ستر کنند؛ آیه این را می‌گوید.

با توجه به آنچه گفته شد معلوم می‌شود این آیه در واقع با بیان کسانی سازگار است که معتقدند آیه غض اساساً ربطی به نظر به اجنبیه ندارد؛ چون این آیه فقط دارد دستور می‌دهد به غض بصر نسبت به عورت؛ قرینه‌اش هم از خود آیه بیان شد و این روایت هم مؤید و شاهد بر همین معناست.

البته اگر به خاطر داشته باشید از قول مرحوم آقای داماد نقل کردیم که ایشان فرمود آن *يُنْظَرُ الْمَرْءَ إِلَى فَرْجِ أَخِيهِ* یک مطلب است و عوراتهم یک مطلب دیگر است. ایشان عوراتهم را حمل بر نساء کرد و معنای فرج هم که معلوم است. لذا نظر ایشان این بود که آیه غض هم نهی می‌کند عن النظر الی الاجنبیه و هم نهی می‌کند عن النظر الی عورة المماثل؛ یعنی نظر به اجنبیه مطلقاً طبق این روایت جایز نیست، چه عورت و چه غیر عورت، اما در مورد مماثل و همجنس - یعنی مردان دیگر - نهی می‌کند از نظر به خصوص عورت. ایشان از این روایت این استفاده را کرد، اما مثل مرحوم آقای حکیم و دیگران معتقدند این روایت دلالت دارد بر نهی از نظر به عورت و اصلاً ارتباطی به نظر به اجنبیه ندارد.

روایت دوم: دو روایت دیگر هم مورد استناد قرار گرفته؛ یکی روایت نعمانی عن الصادق (ع) است: «أَمَّا مَا فَرَضَهُ عَلَي الْعَيْنَيْنِ فَهُوَ النَّظَرُ إِلَى آيَاتِ اللَّهِ وَ غَضُّ النَّظَرِ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ ... وَ مِنْهُ قَوْلُهُ تَعَالَى قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَ يَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ مَعْنَاهُ لَا يَنْظُرُ أَحَدُكُمْ إِلَى فَرْجِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ أَوْ يُمَكِّنُهُ مِنَ النَّظَرِ إِلَى فَرْجِهِ»، این روایت در تفسیر نعمانی آمده و مضمون آن شبیه روایت ابو عمرو زبیری است. می‌فرماید آنچه خدا بر دو چشم فرض کرده، نظر به آیات الله و غض النظر عن محارم الله است. بعد در معنای آیه دو مطلب فرموده یکی اینکه مؤمنین به فرج برادر مؤمن خود نگاه نکنند؛ دوم اینکه کاری کنند که امکان نظر به فرج خودشان هم فراهم نشود، یعنی آن را بپوشانند. هر دو حکم در اینجا بیان شده؛ هم وجوب الغض عن العورة و هم وجوب الستر؛ یا به عبارت دیگر حرمة النظر الی العورة و وجوب ستر العورة، هر دو در این روایت بیان شده است.

روایات دیگری هم وجود دارد که ما قبلاً خوانده‌ایم، از جمله وصیتی که امیرالمؤمنین (ع) دارند و همچنین برخی روایات دیگر. مجموعاً به جهت قرائن داخلی در خود آیه و نیز روایاتی که به نوعی این آیه را تفسیر و معنا کرده‌اند، از مجموع اینها بدست می‌آید که آیه به کلی در صدد بیان لزوم غض نظر عن العورة است؛ هیچ ربطی هم به مسأله نظر به نامحرم و اجنبیه ندارد.

بررسی کلام آیت الله حکیم

اولاً: ایشان فرموده «من» من تبعیضیه است و متعلق آن فروج است به قرینه «و یحفظوا فروجهم» که اینجا حفظ الفرج عن النظر است. آنچه ایشان گفتند، با روایت سعد اسکاف که پیرامون شأن نزول این آیه است سازگار نیست. بالاخره اگر روایت سعد اسکاف که ذیل این آیه و به عنوان بیان شأن نزول آیه وارد شده معتبر باشد که هست، بالاخره آیه باید به نوعی تفسیر شود که حداقل با شأن نزولش منافات نداشته باشد. این روایت معتبر است؛ شأن نزولی که در روایت سعد اسکاف مطرح شده هیچ ربطی به مسأله عورت ندارد. آنجا نظر به وجه بود؛ این آقا در کوچه با یک زنی مواجه شد و آنقدر به او خیره شد که رفت و رفت تا اینکه صورتش به آن شیشه یا استخوانی که در دیوار بود برخورد کرد. اگر ما این آیه را حمل بر خصوص نظر به عورت کنیم، بالاخره با شأن نزول این آیه سازگار نیست. نمی‌شود موردی که آیه به خاطر آن نازل شده، از شمول

دلالت آیه خارج شود؛ یعنی ما آیه را یک جوری معنا و تفسیر کنیم که اساساً با آن موردی که آیه به خاطر آن نازل شده سازگار نباشد و آن مورد را در برنگیرد. آنگاه چگونه ممکن است مورد آیه مربوط به نظر به چهره و صورت و گردن باشد، اما بگوییم آیه مربوط به مسأله عورت است و هیچ ربطی به نظر به اجنبیه ندارد. این یک مسئله بزرگی است که باید هر تفسیری برای این آیه می‌کنیم، به آن توجه کنیم.

ثانیاً: به علاوه، هم روایت ابوعمرو الزبیری و هم روایت نعمانی از نظر سند ضعف دارند. در طریق روایت ابوعمرو زبیری، بکر بن صالح وجود دارد که مردد بین دو نفر است که هر دو مشکل دارند؛ یکی مجهول است و دیگری ضعیف؛ خود ابوعمرو زبیری هم اساساً توثیق نشده است.

برخی گفته‌اند آنچه در روایت ابوعمرو زبیری آمده، بیشتر تفسیر حفظ الفرج است، نه تفسیر غض البصر. ولی این جهت را می‌توانیم بگوییم مشکلی نیست؛ چون در ذیل آیه گفته «فَنَهَاهُمْ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى عَوْرَاتِهِمْ وَأَنْ يَنْظُرَ الْمَرْءُ إِلَى فَرْجِ أَخِيهِ»، هم نظر به عورت و هم لزوم ستر فرج را بیان کرده است. به هر حال مشکل این است که اولاً این روایت از نظر سندی ضعف دارد و ثانیاً تفسیری که ما در اینجا ذیل این آیه ارائه می‌دهیم اساساً با روایت سعد اسکاف که مبین شأن نزول آیه است سازگار نیست.

ثالثاً: بعید نیست «مِنْ» زائده باشد، نه تبعیضیه، این یک مشکل دیگری است که طبق این بیان و این تفسیر از آیه وجود دارد. به هر حال شما بررسی بفرمایید و از آن هشت احتمالی که در مورد متعلق غض بصر ذکر شده، ببینید کدام یک از این احتمالات بیان شده و مورد رسیدگی قرار گرفته و کدام یک باقی مانده است. تاکنون متعرض سه یا چهار احتمال شدیم؛ هر کدام از این احتمالات با مشکلاتی مواجه‌اند؛ یک جا را درست می‌کند و جای دیگر خراب می‌شود. این را یک تأملی بفرمایید تا ببینیم ما با این آیه چه باید کنیم.

شرح رساله الحقوق

«فَأَمَّا حَقُّ اللَّهِ الْأَكْبَرُ فَأَنَّكَ تَعْبُدُهُ لَا تُشْرِكُ بِهِ شَيْئاً»، بزرگترین حق خداوند بر انسان این است که انسان خدا را عبادت کند و در عبادت خودش کسی را شریک قرار ندهد. بحث ما در مورد معنای «تعبد» بود؛ گفتیم اجمالاً اگر این عبارت بخواهد معنایش روشن شود، باید درباره سه ضلع آن بحث شود. یک ضلع آن حقیقت عبادت است که اصلاً حقیقت عبادت چیست. گفتیم حقیقت عبادت نهایت خضوع و خشوع قلبی و باطنی و ظاهری در برابر معبود است. ضلع دوم معبود است؛ معبود کیست؟ کسی که الوهیت تامه و مستقلة دارد، خالق است و ربوبیت تامه و مستقلة دارد؛ این نشانه‌های معبود حقیقی است؛ هر چه غیر از این باشد می‌شود مجازی و دروغی. ضلع سوم، شخص عامل است؛ یعنی عابد، کسی که عبادت می‌کند. این سه رکن عبادت است.

ویزگیهای عابد

عابد و عبادت کننده وقتی عبادت می‌کند باید اعتقاد داشته باشد به اینکه معبودش آن ویژگی‌های سه‌گانه را دارد؛ اعتقاد به الوهیت خدا، اعتقاد به خالقیت خدا و اعتقاد به ربوبیت خدا. لذا ممکن است انسان دیگران را هم عبادت کند، یعنی یک معبود دروغین و مجازی داشته باشد؛ به این معنا که نسبت به همان معبودهای مجازی هم با اعتقاد به اینکه آنها ربّ عالم یا اله عالم هستند، در مقابل آنها خضوع کند. یک کسی ممکن است به حسب ظاهر خودش را اینجور نشان دهد؛ این ظاهر عبادت است و عبادت نیست. اگر کسی فرضاً واقعاً هوای خودش و شهوت خودش را معبود خودش قرار دهد، یعنی همه چیز را در آن خلاصه کند، به این اعتقاد دارد که عالم در سیطره قوه شهویه است. اگر اعتقاد نداشته باشد اصلاً عبادت تحقق پیدا نمی‌کند. پس مهم‌ترین ویژگی در مورد شخص عبادت کننده این است که باور داشته باشد به الوهیت و ربوبیت و خالقیت معبود خودش. چون گفتیم معبود به خاطر این سه خصوصیت معبود می‌شود. آیا ممکن است کسی که می‌خواهد عبادت کند اعتقاد به این سه خصوصیت نداشته باشد؟ پس اعتقاد و باور قلبی در شخص عابد خیلی مهم است؛ اینکه می‌گوید «فانک تعبده» آن حق الله الاکبر که به گردن انسان است، این است که او را عبادت کند. عبادت کند یعنی چه؟ یعنی فقط نماز بخواند و روزه بگیرد؟ عبادت کند یعنی نهایت خضوع و خشوع را در برابر خداوند داشته باشد، به همراه باور و اعتقاد به الوهیت و خالقیت و ربوبیت تامه و مستقله خداوند، آن هم قربۀ الی الله؛ که این را بعداً توضیح می‌دهیم؛ اخلاصی که درباره آن آمده «لا تشرک به شیئاً»، و بعد در ادامه امام سجاده (ع) می‌فرماید که اگر کسی در این کار اخلاص داشته باشد، خدا در دنیا و آخرت او را کفایت می‌کند. اولین حق خدا این است؛ ولی همه ما در این مورد مشکل داریم.

به هر حال نهایت خضوع و خشوع تارة مبرز دارد و آخری هیچ مبرزی ندارد. چون عبادت تارة ابرازی است و تارة باطنی است. اعمال انسان بر دو قسم است: عمل جوارحی و عمل جوانحی؛ برخی از این اعمال جوارحی عبادت هستند، نماز، سجده، رکوع، اینها اعمالی هستند که به نوعی جوارحی است و ظاهر آن عبادت است و در واقع یک شکلی از ابراز آن خضوع و خشوع در برابر خداست. ولی عبادت خدا منحصر در این نیست؛ در روایات بسیاری از اعمال به عنوان عبادت معرفی شده است. گاهی سخن نگفتن و سکوت کردن یک عبادت معرفی شده؛ سلام کردن به دیگران، احترام به پدر و مادر، صلۀ رحم، خمس دادن، زکات دادن، روزه گرفتن، کم نیستند اعمالی که به عنوان عبادت معرفی شده‌اند ولی عبادت رسمی محسوب نمی‌شوند. لین الکلام، یعنی به آرامی سخن گفتن، در روایات به عنوان عبادت معرفی شده است؛ ما نماز را عبادت می‌دانیم اما لین الکلام را عبادت نمی‌دانم، برای همین است که فکر می‌کنیم این یک رفتار عادی بشری است و فریاد می‌زنیم و با تندی حرف می‌زنیم، حرف‌های ناسزا نسبت به هم به کار می‌بریم؛ خیلی از امور به عنوان عبادت می‌تواند باشد. آن تعریفی که در علم اصول برای عبادت شده که بعضی واجبات عبادی هستند به گونه‌ای که بدون قصد قربت امتثال امر محقق نمی‌شوند. برخی هم نیازمند قصد قربت نیستند اما صلاحیت این را دارند که اگر قصد قربت کنار آنها باشد، به عنوان عبادت محسوب شوند.

اگر عبادت نهایت خضوع و خشوع در برابر خداوند تبارک و تعالی است، پس شخص عامل و عابد و عبادت کننده، باید هر چیزی که به نوعی این حالت را تقویت می‌کند در او، این را به کار ببندد. گاهی این خضوع و خشوع مبرز دارد، مثل نماز و روزه و اعمالی که شکل آن عبادت است؛ گاهی هم مبرز ندارد. انسان باید این احساس سیطره تام خداوند را بر این عالم و

بر خودش در وجودش حاکم کند. عبادت چنین معنایی دارد؛ یعنی یک فعل قلبی است، یک امری است که قبل از آن که به شکل عبادت مربوط باشد، به قصد و نیت و درون انسان مرتبط است. یک عنوان قصدی است که حتی اگر نماز هم می‌خواند ولی در دورن او این احساس خضوع و خشوع در مقابل سلطنت مطلق خداوند نباشد و سیطره مطلقه تامه برای او قائل نباشد، گویا حقیقت و مُخّ عبادت محقق نشده است.

نکته

یک نکته‌ای هم عرض کنم؛ عباداتی که انسان انجام می‌دهد مقومش این است که به قصد قربت به خدا و حق تعالی انجام شود. اینکه قصد قربت به چه معناست، این باید در جای خودش مفصل بحث شود؛ در علم اصول ملاحظه فرمودید قصد قربت را به قصد امتثال امر معنا می‌کنند. می‌گوییم ما این کار را انجام می‌دهیم چون خدا دستور داده است. چون خدا دستور داده، کاشف از آن است که این عمل نزد خدا محبوب و مطلوب است؛ حال یا مطلوبیت آن به حدی است که الزام برای ما ایجاد می‌کند یا مطلوبیتش به حدی است که رجحان بوسیله آن ثابت می‌شود. ولی مهم این است که آن عمل باید مطلوب خدا باشد و ما این را به قصد اینکه این مطلوب خداست و خدا به آن دستور داده انجام دهیم. مقوم عبادت این است. بعضی از اعمال بدون این جهت اصلاً کالعدم و باطل هستند که همان تعبدیات هستند؛ بعضی از اعمال بدون قصد قربت و بدون این جهت آثار خودشان را دارند ولی اینکه پاداش و ثواب از سوی خداوند به عامل داده شود، این متوقف بر آن است که شخص عمل کننده آن کار را به این دلیل انجام بدهد که این مطلوب خداست. اگر به پدر و مادرش کمک می‌کند، اگر صلّه رحم می‌کند، اگر سکوت می‌کند، اگر صدایش را پایین می‌آورد، اگر حسن خلق به خرج می‌دهد، اینها را به این جهت انجام بدهد که خدا اینها را دوست دارد، اینها ولو خودش یک ارزش انسانی است، ولی به این دلیل که خدا اینها را دوست دارد انجام می‌دهد. پس عبادت یک دایره وسیع دارد که دو خصوصیت در آن باید باشد: ۱. اینکه احساس خضوع و خشوع قلبی در انسان باشد و سیطره تام و سلطنت مطلقه خداوند را بر این عالم و بر خودش بپذیرد و به رسمیت بشناسد. ۲. کارهایی را که انجام می‌دهد، فقط برای این باشد که این مطلوب خداست. این مقوم عبادت است.

اخلاص در عبادت که امام(ع) در ادامه فرموده، این را بعداً توضیح خواهیم داد.

«والحمد لله رب العالمین»